توانائی زبان پارسی

نگارش محمد علی - لوائی

تهران سال ۱۳۱۶

توانائی زبان پارسی

وند وندها (affixes) عبارت از لفظ ها یا باصطلاح پارسی «**وات**» هائی می باشند که بریشه ها وسایر کلمه ها پیوسته و واژه های دیگری را که ازحیث معنی (مینو) وظاهر باریشهٔ اصلی مناسبت دارند پدید می آورند.

وندها یادرجلوی ریشه وواژه درآمده ویادرآخر آن قرار می گیرند درصورت اوّل پیشوند (préfixe) و در دوّمی پسوند (suffixe) خوانده می شوند مثلا پیشوند «**در**» درواژه های ، دریافتن ، درگیر ، درآمد . . . ، و پسوند **ناك** در واژه های ، سهمناك ، درد ناك ، خشمناك . . . . نمایان است ولی چون گفتگوی خودراروی نیاز باین وسائل قرارمی دهم نخست گفته می شود که زبان پارسی امروزه جواب احتیاجات روز افزونیرا که درپیش داریم نداده و بعبارت دیگر برای ادای منظور ما رسا نیست

پارسی کنونی رسانیست برای روشن کردن اینمطلب ناچارم بگویم همانطور که دریك زندگانی ابتدائی بیش از چند صد لغت که مربوط به حوائج و وسائل محدودی می باشد احتیاج نیست وفرهنگ لغات آن دراطراف همان چندصدواژه همواره دورمی زندبرتری زندگانی شهری آن احتیاج را چند برابر کرده و دخول در زندگانی عالیتری بمراتب آنرا می افزاید تا بآنجا که رفته رفته برای بیان اندیشه های دقیق و باریك میان کلمه های نزدیك بهم نیز تفاوت وتغییرشکل های جزئی درست می شود.

چنانچهٔ تاریخ خود ثابت کرده ولازم بشرح وگفتگو نیست کشور

ایران در زمانهای پیشین قرارگاه علم و ادب بوده و هر چیز از وسائل زندگی وفنّ و امورمینوئی وعلم‌و ادب وجنگ وغیره‌راباعلا درجهٔ تکامل زمان خود دارا بوده ؛ چون این همه لوازم و وسائل محتاج به نام بردن بوده لغت های بی شمار و فراوان درهمه قسمتهای مادّی و مینوئی داشته چنانکه باقیمانده زبان های دیرینه بخوبی این موضوع را ثابت می نماید با آنکه صدیك آنها در دست نیست .

چون بر کشور ایران بیگانگان دست یافتند پس از برخورداری از میوهٔ علم وهنرش در عوض آنرا روبه ویرانی کشانیدندو بگمان خود برای از میان بردن نژاد ایرانی تا توانستند در نابودی آثارش کوشیدند تا آنکه دیگر چیزی باقی‌نماند که محتاج به نامیدن و بجاماندن لغات باشد ؛ زبان هم کم کم ضعیف‌شده زبانهای بیگانه مانند ناخوشی بدان راه یافتند.

امروزکه آن غنیمت های ازدست رفته‌را بازمیجوئیم وپس ازقرن ها سرگردانی دوباره سر انجامی یافته و در راه کسب صنعت و دانش افتاده ایم زبان کنونی که تنها ذوق ایرانی توانسته‌جنبهٔ ادبی آنرا از چنگـال زبانهای بیگانه رهائی بخشد ، درقسمتهای علمی بکار نیافتاده و احتیاج به کاوش وتحقیق درهمه واژه ها وپدیدآوردن واژه های نوینی دارد که زبان پارسی می‌تواند بخودی خود وبدون کمك زبانهای دیگراین احتیاج را بر آورد زیرا آسانی و روانی آن باندازه ایست که بدون تأمل زیادآنچه باندیشه رسدبزبان درمی آید ودرحقیقت زبانی است که ازخود لغت رویانیده واحتیاجی به قرضه و استعانت از بیگانه ندارد ـ اکنون روی سخن را برای بیان این بی‌نیازی برمی گردانیم.

چگونگی زبانها زبان که کاملترین وسیله ای برای رسانیدن فکر گوینده به شنونده است در نزد مردم گیتی بصورتهای گوناگون در آمده برخی بصورت آواز هائی که هر آواز جانشین مفهومی است پدید آمده برخی از گرد آمدن چندحرف که کلمهٔ را ساخته و آن را در مقابل نامیدهٔ قرار داده با مقابله نام ونامیده آنرا می شناسند درست می شود کلمه های این دسته فقط یك علامت قرار دادی برای شناختن چیز ها هستند وبرای هرچیزی نامی نوین که بستگی با کلمه های ساخته شدهٔ پیشین نداشته و شنونده بایستی برای دریافتن آن حافظهٔ خود را بدون سابقه و آشنائی بکار اندازد ساخته می شود چنانچه اگر بصد هزارلغت احتیاج باشد باید قریب صد هزار مرتبه نام ونامیده‌را باهم مقابل نموده و آنها را شناخت این نوع زبانها دارای ریشهٔ زیاد و اشتقاق بسیار محدود هستند بعلاوه بواسطه دشواری زبان را که وسیلهٔ ساده‌ای برای در یافتن مطلب ومقصوداست ظاهراً درردیف علم داخل کرده‌وکسانیرا که‌برای درك علوم واقعی بدین وسیله نزدیك میشوند بخود مشغول وازاین رو راویان معانی و لغت شناسان وارباب دعوی‌را افزوده‌اهل ذوق رااز تعقیب کارهای مفید تری باز می‌دارد و بسا اشخاص که بهمین نحو درردیف لغت شناسان وبگمان خود ادبا در آمده اند (البته نباید ادبیات را که در حقیقت بر گرداندن لطائف اندیشه بزبان است و برای این نوع زبانها زیاد آسان نیست با صنعت های گوناگون ظاهری وتغییرشکل وقلب وحذف وگنگی بنام فصاحت اشتباه کرد)

برخی دیگر برخلاف دارای ریشهٔ کم واشتقاق و ترکیب زیاد میباشد وهرکلمهٔ آن دارای معنائی است که فکررا بی زحمت بسوی نامیده‌رهبری

می نمایدمانند پارسی و سایر زبانهای هند و اروپائی؛

کلمه های این دسته ساخته شده ازجزء های کوچکی که بسابه نوبهٔ خود آنها هم به اجزاءِ دیگری بخش می شوند که گرد آورد نشان باهم ساختمان کلمه ای را فراهم می سازد که ارنامیده حکایت می نماید، در این مورد حافظه بزحمت نیافتاده و باسابقه ایکه باجزاءِ سازندهٔ آن دارد آن را آناً درك کرده و می فهمد - مثلا از کلمهٔ «شمس» مطلقاً کسی چیزی نمی فهمد مگر برای او تعریف کنند که مقصود ازگرد آوردن این سه حرف نزد هم، نامیدن جرم درخشنده‌ای می‌باشد؛ پس برای دریافتن هرچیز یك لغت ویك تعریف لازم است درصورتیکه درزبان نوع سوّم همان نام معرف نامیده می‌باشد چنانچه «خورشید» درپارسی دیرینه هْوَرِخْشَئیتَ می باشد که قسمت اوّل آن ازریشهٔ هْوَرْ بمعنی روشنائی دادن است آمده که در پارسی کنونی «هور» شده و تکهٔ دوّم از ریشهٔ خْشیِ بمعنی در خشیدن است وخْشَئیتَ بمعنی درخشنده و درپارسی کنونی «شید» شده (درجمشید، فرشید، مهشید)؛ پس هْوَرِخْشَئیتَ یعنی «هورِ درخشنده» یا «روشنائی بخش رخشان» می‌باشد - همچنین اگر کسی درپارسی معنی «در» و «گاه» رابداند ازشنیدن کلمهٔ «درگاه» پی بمنظور خواهدبرد ولی «عتبه» رابایددانست زیرا اجزاء سازنده‌ای ندارد، و نیز جَوَبَ که «جواب» ازآن است معنائی ندارد وازروی کلمهٔ «جواب» نمی‌توان مقصود را درك کرد درصورتیکه این کلمه در اوستا «پَیْتیوَچْ» مرکب از پَیْیتَ بمعنی درعوض، دوباره، باز... و وَچْ بمعنیِ گفت، سخن که درلاتین Voc-are میباشدو معنی آن «پس گفت» یا «باز

گفت » که در آلمانی : antwort = انگلیسی : answer = ارمنی :

پاداسخان=پارسی : پاسخ ـ مثل دیگر در پارسی کنونی : «روپوش» نامی است ساخته شده از «رو» و «پوش» (پوشنده) چون پارسی زبان این دو کلمه را می داند فهمیدن «روپوش» برایش واسطه لازم ندارد ولی هر کس برای فهم کلمه « رَفْرَفْ » که روپوش است به تلاش می افتد پس در این قسم زبان فکر بدست کلمه ای مرکب از چند حرف سپرده می شود که چون اساسی در آن بر قرار نیست و متّکی باجزاء سازنده ای نمی باشد معنا های آن عاریتی و قابل تغییر و دارای پهلوهای مختلف وبالنّتیجه گنگ و اگر روزی فرهنگ لغاتش ازمیان برود خودسندی برای معنای بخصوصی نخواهد بود ولی در نوع سوّم هر قسمت ازفکری که یك کلمه دربر دارندهٔ آنست بدست اجزاء سازندهٔ آن کلمه سپرده شده که هنگام بکاربردن عیناً بطرف برمی گردد و معنی کلمه بواسطه زنده بودن عوامل سازندهٔ آن مشکوك بنظر نمی رسد ـ این نوع زبان دارای دامنهٔ گشاده برای ساختمان لغت می باشد که در موقع احتیاج، کلمات بخودی خود ساخته می شوند باین معنی که از ترکیب واژه های آماده، واژهٔ دیگری را بامناسبت کامل آناً وبدون مانع میسازد و همین اساس برتری و توانائی این نوع زبان بر نوع دیگر می باشد. پس همانطور که فکر نامحدود است بایستی دامنهٔ زبان هم برای بیان هر نوع فکر گشاده وآماده باشد و بهمین علت است که نویسندگان در این نوع زبانها بسیارند زیرا فکر و احساسات هنگامیکه نتوانستند بزبان درآمده وروی کاغذ نقش بندند در مغز افسرده میمیرند و یادگاری از خود باقی نمیگذارند

وندهای زبان پارسی زبانهای هند و اروپائی بطور عموم علاوه بر راههای گوناگونی که برای پدید آوردن واژه‌ها دارند وسائل دیگر نیز چنانکه گفته شد بنام وند (پیشوند، پسوند) دارند که با افزودن آنها بر ریشه یا واژهٔ ساخته شده واژهٔ دیگری را پدید می‌آورند که بابستگی و نزدیکی با سازنده های خود منظور جدیدی را می‌رساند و باین وسیله گذشته از اینکه سرعت و آسانی ساختمان زبان را می‌افزاید با داشتن ریشهٔ کمی در زبان می‌توان استفادهٔ نامحدودی از لغت نمود چنانچه با داشتن چهارصد ریشه وصدوند می‌توان صدها هزار لغت بدست آورد که برای یادگیرنده تقریباً همان زحمت اولیهٔ شناختن یانصد کلمه است مثلاً با کلمهٔ «سر» که مانند پیشوند بکار رود. سرلشکر، سرتیپ، سرکشور سرهنگ، سرگرد، سرجوخه، سرباز، سر راست، سرآمد، سرزنش، سرانداز، سردسته، سرکار، سردار، سرپرست، سرشناس، سرنوشت، سردست و هزارها کلمهٔ دیگر می‌توان ساخت و با پیشوند «در» درفتن، درکشیدن، درنهادن، در انداختن درگرفتن، در دادن، درخواستن، درماندن، درشکستن، دربردن، در آوردن در آمدن، درگرفتن، در بستن، در یافتن، درشدن، در تپیدن، در افتادن وغیره و با پسوند «دان» جامه دان، نمکدان آتشدان، آبدان، رختدان، گلابدان، یخدان، سنگدان و بسیاری دیگر را می سازیم و نیز با ترکیب و پهلوی هم نهادن کلمه ها بآسانی میتوانیم کلمه های فراوان وآسان فهم چون نیشکر، یخ شکن، گلاب وغیره را داشته باشیم حتی بسیاری از وند ها مرکب اند که بکمك آنها میتوان اندیشه های بسیار دقیق را بیان کرد چون: فراهم، درهم، سرهم.

حال اگر با دانستن چهارصد ریشه صدها هزار لغت که هریك استوار

بریشه های بامعنی اولیّه است داشته باشیم البته بهتر از یاد داشتن و به حافظه سپردن هزارها لغت است که باهم مناسبتی نداشته و همیشه درخور فراموشی است مثلاً «درهم آمیختن» داری ۵ جزء است : در ، هم ، آ ، میخ (mix tus) ، تن ؛ که هریك ازاین جزء ها در ترکیب لغت های گوناگون دیگر شنیده شده لذا این ترکیب بگوش گرانی نکرده وبدون سابقه فهمیده میشود چنانچه شخصی بگوید «جامه دان را ازفلان جابیاورید» شنونده همینکه به آن جابرسدبی تأمل جامه‌دان رامی آورد با آنکه برای اوّلین بار نام آنرا شنیده است و قندان و یخ شکن و غیره بخودی خود فهمیده می شوند ، پس روشن است که این ترکیب ها راهنمای فکر اند نه سربار حافظه.

در اینجا یاد آور میشویم که کلمه هائی که اکنون بنظرساده بآنها نگریسته میشود همه مشتق ومرکب اند که بسیاری ازآنهابواسطهٔ دور ماندن از ریشه شناسی (étymologie) معنای اصلی خودرا از دست داده ومانند واژه‌های بیگانه که داخل پارسی میشوند معانیشان بطور استعاره بکار رفته چون **ناب** که اصل آن آناپَ مرکب ازآنْ نافیه که در کلمهٔ های لاتین وفرانسه نیز هست چون anaérobie ، anémie و آپْ که درپارسی کنونی «آب» شده ومعنی آناپَ یعنی «بی‌آب» وامروزه بجای خالص بکار رفته چنانچه: زرناب ، سیم‌ناب ، هم می گویند یا «امرداد» که در اصل اَمِرِتاطْ می باشد . مرکب از اَ نافیه که در لاتین و یونانی و فرانسه نیز هست چون : atome

anormal'amorphe بعلاوه مِرِ تاطْ یعنی میرائی پس اَمِرِ تاطْ یا «امرداد» یعنی immortalité یا «نامیرائی» که گاهی اشتباهاً «مرداد» که «میرائی» است گفته میشود بسیار کلمات ازاین قبیل موجودند که سبب درمیان نبودن ریشه شناسی است اکنون بقول دارمستتر «دیگر کسی نمی داند که اسب وسنگ وسگ وآسمان ازیك ریشهٔ آس بمعنی شتافتن آمده» و یاسوختن «سرخ» سفتن» سوراخ» سوی و سوزن همه ازیك ریشه اند و «دماغ» اصل آن «دماك» یعنی دمنده است (آكْ علامت فاعلی است چون جوشاك «تپاك» تخشاك) درنگ دیر» دراز» نیز یك ریشه دارند البته درمیان واژه ها برخی پیدامی شوند که ترکیبشان هویداست چون پیشکار» پیشکش ولی برخی هم بطوری اجزاء سازنده شان درهم آمیخته که تمیز دادنش دشوار است چون «نفرین» که در مقابل «آفرین» ومرکب است ازپیشوند نِ که دلالت برنفی ودوری می کند بعلاوهٔ فْرینَ. (از ریشهٔ فری بآرش دوست داشتن» ثنا خواندن)

در اینجا متذکر میشویم که حتی نامهای خاص ونام حیوانات بلکه همهٔ واژ های پارسی دارای معنی بخصوصی است مثلاً نام «جمشید» در اصل یِیمَ خْشَئِیتَ می باشد مرکب از یِیمَ که در پارسی کنونی «جم» شده که ازریشهٔ یَمْ بمعنی فرمانروائی کردن آمده بعلاوه خْشَئِیتَ بمعنی درخشان که در پارسی کنونی «شید» شده (در نام خورشید گفته شد) از ریشهٔ خْشِیِ بمعنی درخشیدن گرفته وحتی شنیده میشود که بعضی نام ضحاك راعربی دانسته ووجه تسمیه آنرا استهزاء ترشروئی وخشونت

او میدانند درصورتیکه این نام اصلاً اَژیدَهاکَ می باشد ؛ اَژی یعنی «مار» که در لاتین : Anguis و در یونانی : exis و در آلمانی : unk می باشد و مشتق از اَنْغْ بمعنی ضعیف کردن ، اذیت کردن که در لاتین : Ang-ere می باشد قسمت دوم که دَهاکَ است یعنی گزنده مرکب از ریشهٔ دَهْ بمعنی گزیدن و آکَ علامت فاعلی که در پهلوی آکْ و در پارسی کنونی آ شده چون داناك که دانا شده پس این اسم یعنی «مار گزنده» و امروزه اَژیدَهاكَ بصورت «اژدها» درآمده و باز همان ریشهٔ اَنْغْ که قسمت اول نام ضحاك را ساخته بود در اهریمن نیز هست ، زیرا در اصل این نام اَنْگَرَ مَیْنیو (اَنْگَرَ یعنی زیان رسان ، ضعیف کننده از ریشهٔ اَنْغْ (مَیْنیو = مینوئی (معنوی ، روحی) و نا دیدنی ؛ در پارسی کنونی « مینو » است از ریشهٔ مَنْ یعنی اندیشیدن و در زبانهای فرانسه و انگلیسی این ریشه هست پس اهریمن یعنی :روح زیان رسان ، شریر ؛ که در مقابل سْپِنْتَ مَیْنیو یعنی : روح خیّر قرار دارد و نیز اگر دنبال کنیم نام « گوسفند » نیز با این نام رابطه دارد زیرا گوسپند گئوسْپِنْتَ می باشد ، سْپِنْتَ که در بالا گفته شد بمعنی نیکو و مفید است و گئو که قسمت اول آنست بمعنی گاو و کلیه چهار پایان اهلی است که در انگلیسی cov و در آلمانی Kuh می باشد پس نام گوسفند یعنی چارپای مفید (پر خیر) همچنین نام اسفندیار

و نامهای دیگر .

نام وَزَغ نیز چنانکه پرفسور پیکتت تحقیق کرده مرکّب است زیرا این نام در اصل وَزَغَ و قسمت اوّل آن: وَزَ بمعنی: آب ؛ رودخانه، می باشد از ریشهٔ وَزْ که در پارسی کنونی «وزیدن» و در لاتین و فرانسه این ریشه نیز هست قسمت دوّم غَ که طبق ریشهٔ سانسکریت بارش جنبان و نام وزغ بمعنی جنبندهٔ در آب می باشد ـ نام اشیاء نیز مرّکب و ریشه دار است مثلاً هاوَن = هاون، از ریشه هُ = فشردن گرفته شده .

از این مثل ها فراوان و از روی آنها معلوم می شود که یك ریشه تنها برای خود باز نایستاده و درهر کجا لازم باشد جزء کلمات بکار رفته و زبان را از پدید آوردن ریشه های دیگر بی نیاز می سازد.

پس زبان پارسی که دارای ساختمان محکم و با اصل و ریشهٔ کم و مشتق زیاد است از هر سوئی قابل بزرگ شدن و در مقابل برگرداندن هرنوع علمی باین زبان روی نگردانده و ابداً احتیاجی به کمك زبانهای خارجی ندارد ـ

NUANCE چنانچه پیش گفته شد هرچقدر زندگانی بدرجه بالاتری میل کند احتیاج به نامیدن چیزها و نوپدیده ها بیشتر می شود ، همانطور هم فکر از حالت درشتی خارج شده حسّاس تر و دقیق تر میگردد ، از این رو برای بیان نکته های باریك که پدیدهٔ مغز و اندیشه های حسّاس میباشد کلمه های دقیق و بسیار ظریفی که بتوان آن اندیشه ها را پرورانده و در مقابل آنها کاملاً میزان قرار گیرد لازم میشود بنابر این ممکن است دو کلمه در ظاهر

یك موضوع را برسانندولی چون دقت شود تفاوت جزئی که آنرا nuance گوئیم درمیان آن ها باشد مثلاً «پول گرد آوردن» و «پول فراهم کردن» هردو «جمع کردن پول» را میرسانندولی در اولی یك نوع آزو در دوم یك نوع تلاش دیده میشود و در «بنواخت» یك نوع اصرار و تأکید هست که در «نواخت» نیست - درزبان کنونی علاوه براینکه مراعات nuance ها نمیشود چیزهای مختلف را با یك نام می نامیم مثلاً atelier,établissement,manufacture usine,fabrique وحتی chantier را کارخانه میگوئیم.

این nuance ها درزبانهای دیرینهٔ ایرانی باندازهٔ پابرجا بوده که دقیق ترین اندیشه را میرسانیده که امروز برای تمیز آنها دقت لازم است حتّی دارای وند هائی بوده که جهات وحرکت بهرسو را مینموده مثلاً از آپَ = پس و فَرَ = پیش باپسوند آچ که سوی را می نموده آپاچ و فراچ یعنی بسوی عقب و به سوی جلو را می ساخته واز این رو فروزهٔ زی (adjectif de direction) بدست می آمده.

ازریشهٔ کَرْ بمعنی دیدن واژهٔ نیکَرْ (نیز پیشوندی است که جهت پائین و زیر را معیّن می کند) که امروزه نگریستن شده بدست آمده امروز میان دیدن و نگریستن فرقی نمی گذاریم و باز از ریشهٔ کَرْ بمعنی دیدن باپیشوند پَیْرِ یعنی «گرداگرد» واژهٔ پیریـ کَرْ «گرداگرد را دیدن» بدست آمده (همین پیشوند درلاتین: pari، در یونانی: peri و در واژه های فرانسه: périmètre, période موجود است)

همچنین دا (= انگلیسی to do که ازآن «دادار» آمده بمعنی گذاردن

و خلق کردن است از این ریشه با پیشوند نیـ که گفته شد نیـ دا بمعنی «نهادن» آمده وا کنون «گذاردن» و «نهادن» را یك طور بکار می‌بریم و «اُزدا» که زدون شده از دا و پیشوند اُزْ که در لاتین ex و در کلمه exporter موجود است ساخته شده و در مقابل هَنْ دا که اندودن شده مرکب از همین ریشه و پیشوند جفتساز (copulatif) هَنْ که امروزه بصورت هم درآمده قرار گرفته.

برای آنکه بهتر بتوان بکار بردن nuance را میان برخی واژه‌های دیرینه آشکار کرد از ریشهٔ (بَرْ که در انگلیسی to bear و در پارسی کنونی «بردن» شده مثل می زنیم :

اَیْتیـ بَرْ	پس بردن	اَیْتیـ = پس
اَپَ بَرْ	دور بردن	اَپَ = دوری
اَوَ بَرْ	پائین بردن	اَوَ = پائین
اَویـ بَرْ	بردن سوی	اَویـ = بسوی
آ بَرْ	آوردن	آ = به
آیْتیـ بَرْ	نزدیك بردن	آیْتیـ = نزدیك
اُپَ بَرْ	به بردن	اُپَ = به
اُزْ بَرْ	خارج بردن	اُزْ = خارج
نیـزْ بَرْ	بدر بردن	نیـزْ = بیرون

پَیْتیَ بَرْ	برگرداندن	پَیْتیَ = پی ، ضد
پَیْرِیَ بَرْ	دُوْر بردن	پَیْرِیَ = دُوْر
فْرَ بَرْ	فرا بردن	فْرَ = جلو
وي بَرْ	نشردادن	وِیَ = دور از
ها (ن) بَرْ	باهم بردن	هَمْ = هم

اکنون از این مشتقّات و مشتقّات دیگر بَرْ تنها ریشه و مشتّق «آوردن» مانده‌ومابقی‌درزبان‌کنونی نیست؛

از این میگذریم که یکقسمت ازبکاربردن واژه های اجنبی‌درزبان شاید ازکم‌ظرفی کسانیست که میخواهند دانش فروشی کنند ولی‌یکقسمت دیگرهم برای آنست که پارهٔ برای ادای منظورخودلغتی پیدانکرده وناچار دست بدامن‌لغت های اجنبی می زنند و این قسمت هم بیشتر بواسطه دسترس‌نبودن لغت های زبان مادست که هرقسمت آن درمیان‌دسته وایالتی پراکنده‌ومحتاج‌به‌گرد آوردن است‌چنانچه اینجانب‌نیزپارسی nuance را نیافته موقتاً خود آنرا بکار بردم ـ و نیز گذشته از اینکه بکار بردن کلمات نزدیك بهم باعث‌طول کلام‌شده و فرصتی برای گوینده پیدا میشود بیشتر باهم‌بکار بردن دوکلمهٔ نزدیك بهم پیدا کردن nuance است با آمیزش آن دو .

بکاربردن‌واژه های‌اجنبی زبان راجامد وگنگ می‌نماید: بگفتهٔ یکی از دانشمندان، زبان حکم آئینه را دارد که اگر پاك و شفّاف باشد بیننده بدون آنکه بخود آئینه توّجهی داشته باشد عکس خود را در آن

می بیند و اگر کدر و کثیف باشد نخست متوجه ناپاکی آن شده سپس چهرهٔ خود را جستجو میکند - بودن لغات اجنبی نیز در زبان همین حالت رادارد زیرا گذشته از آنکه اهل زبان بدان خونگرفته اند ساختمانش باساختمان زبان فرق داشته و بمجرد شنیدن شخص متوجه هیئت کلمه شده ومعنی آن را آناً در نمی یابد زیرامیان شنیدن واندیشیدن نباید فاصله باشد و اگر بعداً بیاندیشد می بیند که از قسمت های مختلفهٔ جمله از یك قسمت فقط مطلب و منظور درنظرش مانده و کلمات مربوطه بآن یادش نیست و از قسمت دیگر تنها خود کلمات رابدون فهم مطلب آنها درنظر دارد که هنگام شنیدن بگوش اوگرانی نموده.

ضرر دیگر که از پذیرفتن واژه های خارجی عایدزبان می شود چون ساختمان آنها باساختمان واژه های زبان یکسان نیست یاباید دربسته وکورکورانه تحت یك معنی پذیرفت و یا دستور آن زبانی که لغت های مزبور از آنهاست دانست بهمین لحاظ است که برای درست گفتن ودرست نوشتن در زبان کنونی احتیاج بدانستن چند دستور زبان داریم وقواعد مشکله زبانهای غیرنیزسربارقواعد زبان ما گردیده - بگمان بنده علت عمدهٔ بر افتادن ریشه شناسی étymologie اززبان پارسی وارد شدن واژه‌های بدون ریشه شناسی خارجی است که ظاهرلغت های ریشه‌دار وقابل فهم مارا نیز مانند خودنموده و همانطور که به« کَتَبَ »نگاه می کنیم به« نوشت »هم همانطور نگاه می کنیم و ملاحظه نمی کنیم که کَتَبَ همان کَتَبَ و به

چیزی تجزیه نمیشود ولی «نوشتن» در پارسی دیرینه نی پیشْ mi-pish که از ریشهٔ پیسْ piç قالب گرفتن شکل دادن ، زینت کردن (𐎱𐎢𐎽 پیس = سوراخ کردن ، حك کردن) می آید (علّت آن بوده که خط نخستین باربر تخته سنگها حك می شده)

پس چون واژه های خارجی در زبانی وارد شده و بخصوص غلبه پیدا کنند ناچار لغات آن را نیز بصورت خود درآورده و شاید دستور خودرا نیز برآن تحمیل کند ، چنانچه در زبان کنونی بسیاری ازقواعدعربی وشاید زبانهای دیگر دانسته وفهمیده بکار میرود .

ضرر دیگر آنکه اگر شخصی لغات مهجور زبان خارجی را بهر معنی که بخواهدبکاربردشنونده ازترس آنکه مبادااورا بی سواد بخوانند جرأت پرسیدن نداشته و این سبب میشود که با تصدیق بلاتصور از مطلب گذشته و آنرا فهمیده انگارد .

از این رو است که نبودن واژه های اجنبی زبان را روشن وقابل فهم نگاهداشته وبرعکس اتکای به لغت های خارجی که ساختمان آن برما معلوم نیست (بخصوص لغاتی که نسبت بزمان و مکان و موقعیت معنایشان تغییرپذیر است) زبان را کند و نارسا می سازد ـ

ریشه شناسی étymologie در اینجا قدری از ریشه شناسی که بدبختانه بواسطه همان عواملی که پیش گفته شد اززبان مابر افتاده گفتگو می کنیم : ریشه شناسی اهمیّت زیادی درزنده نگاهداشتن و فهم زبان دارد بخصوص در ترجمه و میزان کردن فکر گوینده به شنونده یا نویسنده به

خواننده خیلی دخیل است و از همین لحاظ است که در کوچکترین فرهنگهای فرنگی ریشه و اجزاء سازنده هر لغت پهلوی آن نوشته که معنی حقیقی وسبب نامیدن هر چیز را بیان میکند بطوریکه هیچوقت کلمه‌ای با کلمهٔ نزدیك بمعنای خود اشتباه نمیشود، ولی در زبان کنونی کمتر مترجمی می‌تواند یك موضوع را چنانچه باید پرورانده و در مقابل فکر نویسنده کلماتی بیابد که مراد بر آورده شود و چنانچه همین ترجمه را بزبان اصل بر گردانده ودوباره نشان نویسندهٔ اصلی بدهند تصدیق کند که گفتهٔ خوداوست و اگر یك کتاب را به دو مترجم برای ترجمه بدهید از هر یك چیزی کم و بیش متفاوت باهم وبا اصل در می یابید (درزبانهای دیگر نیز بعلت ترجمه بدو یا چندین بار بر گشتن ممکن است ولی نه بلا واسطه) البته علّت ندانستن ریشه شناسی و قرار نگرفتن کلمات در جای بخصوص خود که استحقاق معنی مخصوصی را دارد می باشد مثلاً اگر درزبان فرانسه بخواهند کلمه آوردن پارسی را ترجمه کنند هیچ چیزی باندازهٔ apporter استحقاق آن را ندارد زیرا آ =a و porter = بردن و در اوستا نیز آ ـ بَرْ می باشد و نیز برای اُزْبَرْ چیزی بهتر از exporter که اُزِ =exو بردن porter = پیدا نمیشود البتّه مطلقاً منظور مقابله نمودن ریشه‌ها ووندهای ازیك نوع نیست بلکه باید بفهمیم از لغت چه منظور در بین است وخود لغت چه می گوید

پس باید کلمه مانند محفظه‌ای باشد که فکررا در خود نگاهداشته (و باصطلاح طوری معنی باظاهر کلمه چسبندگی داشته باشد که فاصله در آن پیدا نشود) و در موقع عیناً درمغزطرف بگذارد بدون آنکه تصرفی

در آن نماید و از گفتهٔ مادونفر چنان آگاه شوند که اگر آنرا بایکدیگر درمیان نهند اختلافی نداشته باشد و بدبختانه همین گنگی وعاریت بودن معانی کلمات است که اغلب ازصحبت های ماهرکس به ذوق خود چیزی فهمیده وگاهی موضوع «سوءِ تفاهم» پیش می آید، حال اگر کسی بگوید : یك کلمه خارجی را که یکبار شناختیم کافیست یا فلان کلمه لباس پارسی رادربر کرده چه اشکالی دارد، به‌ضررهای آن متوجه نشده است زیرا بکار بردن آن کلمه هرچند عادت شود، عادت به‌چیز نامناسب مثل آنست که هر روز یك حرکت زائدِ سختی را عادت کنیم و این عادت از سایر قوای ما بکاهد ـ

اندیشه درساختمان لغات هر قومی نوعی در بارهٔ موجودات می اندیشد وسبك و سلیقه بخصوصی در بارهٔ ساختمان لغات مربوطهٔ آن دارد و این قومهاهم‌بسته به‌دوری یا نزدیکی‌نژاد طرز اندیشیدنشان باهم دور یانزدیك‌است، مثلاً ممکن‌است‌شخصی بزبان خودنام« آسمان» را ببرد درحالیکه‌قصدش‌یك صفحه نیلگون ثابتی‌باشد ودیگری آنرا گنبد گردندهٔ بنامد یاقومی بزبان خود « اتومبیل » را « خودرو » نامد درصورتی که دیگری آن را« رونده» یا«سیر کننده» بگویدالبته فرق‌میان این‌دو آنست که‌دردوّمی‌هر وسیله‌ای ممکن‌است‌رونده‌وسیّارباشدولی‌بخودی‌خودوبدون کمك‌و وسیله خارجی نرود؛ و در اوّلی فکرکاملتر بعمل آمده‌و هردو یك چیزرا قصدکرده اند ولی طرزفکر کردنشان باهم اختلاف‌دارد.

معمولاً اقوام آریائی مانندهم می‌اندیشند وساختمان زبان وواژه

هـایشان تقریباً یکنوع است مثلاًواژهٔ interdit با انترختی (دراوستا) یك ساختمان و یك معنی‌دارد ؛ همچنین هواپیماوaéroplane ؛ نیوند و understand درصورتیکه قدغن ' طیاره ' و فهم ' ساختمانی‌شبیه‌به لغات زبان ما ندارد بعلاوه ریشه های‌زبان و سایرواژه‌ها و وندها باهم نزدیکی زیاد دارند چنانچه ازمثلهائی که‌زده می شود بخوبی هویدا است :

زِنُ = لاتین : genu = فرانسه :genou = پارسی کنونی : زانو

سْتَئرَ = انگلیسی : steer = پارسی کنونی : استر

ویرَ = لاتین : vir = پارسی کنونی : یل

دْرُجْ=آلمانی:trugen=پارسی کنونی:دروج(دروغ)ازاین‌ریشه‌است

اَنْتَ = انگلیسی : end = آلمانی : ende بمعنی انتها

اَنْتَرَ = لاتین : interus = فرانسه: interieur

ایسیه = انگلیسی :ice =پارسی کنونی : یخ

گَرِمَ = یونانی : thermos = پارسی کنونی:گرم(انگلیسیwarm)

اُرْوَرْ = لاتین : arbor = فرانسه : arbre

اَرِزْ = فرانسه : argent

گَرَنگْه = لاتین :gula= پارسی کنونی:گلو=فرانسه:gorge

نَپتَرْ = لاتین: neptis = پارسی کنونی : نبیره

گَـرِوْ = آلمانی :ergreifen= انگلیسی: to grip =پارسی کنونی:
گرفتن

نامَنْ = لاتین :nomen = فرانسه: nom = انگلیسی name

پَثَنْ = انگلیسی : path = جاده

پَسْس = لاتین pac-*iscore* = پاسیدن ، محکم بستن

پَرِسْ = لاتین :prec-ari=فرانسه:prier = پارسی کنونی:پرسیدن

پَسُ = لاتین :pecus= حیوان اهلی

پَدَ ، پادَ = لاتین:pedis= فرانسه:pied=پارسی کنونی : پا

پو = لاتین : pu-nire =فرانسه :pu-nir = پارسی کنونی:پالودن

فْرَشَ = فرانسه:fraiche =انگلیسی:fresh= آلمانی:frisch

بَنْدْ =آلمانی: binden =فرانسه: bander =انگلیسی:to bind=
پارسی کنونی : بستن

بَرْ = انگلیسی:to bear= پارسی کنونی : بردن

دَنْتَ = فرانسه:dent= لاتین : dens = پارسی کنونی : دندان

دیسْ =لاتین: dicere بمعنی آموختن (کلمه dire از این ریشه است)

بو = انگلیسی : to be = پارسی کنونی بودن.

بی = فرانسه: (bimoteur)bi ، بآرش دو

یارِ = انگلیسی: year = آلمانی: jahr = سال (از ریشهٔ یاوسس = رفتن)

مَرْ = لاتین: mori = فرانسه: mour ir = پارسی کنونی: مردن

مَدْ = لاتین med-eri = معالجه کردن (گمان می‌رود medication mede cin از این ریشه است)

مَنْ = لاتین man-ere = پارسی کنونی: ماندن

سْپِسْ = لاتین: spec-ere = نگاه کردن

یَوَنْ = لاتین juven-tus = فرانسه jeune = پارسی کنونی جوان

رَثَ = لاتین: rota = فرانسه roue (از ریشهٔ اَرْ = رفتن، که ارتش و ارتشتاران ازاین ریشه است)

رَپ = لاتین: rap-ere = انگلیسی: to rob = پارسی کنونی = ربودن

سْکِمْبْ در لاتین: sc abellum (= فرانسه: scabeau یعنی نردبام زوج)

سْپُرْ = لاتین: sper-nere ؛ spar-gere = انگلیسی: to spurn = پارسی کنونی: سپردن

سْتَرْ = انگلیسی star = لاتین: aster = آلمانی: stern = پارسی کنونی: ستاره، از ریشهٔ سْتَرْ = لاتین: ster-nere ؛ stru-ere بآرش منتشر

کردن، کشادن، که گستردن نیز از همین ریشه است

وَرِطْ = لاتین:vert-ere= پارسی کنونی:گردیدن

سْتا = لاتین: sta-re = انگلیسی: to stand = پارسی کنونی : ایستادن

سْنیژْ =فرانسه: neiger یعنی برف آمدن در انگلیسی snow این ریشه رادارد

اَرِمَ = فرانسه :arme= انگلیسی:arm

اَسْتَ = فرانسه:os = پارسی کنونی : استخوان

آویسْتیه (با ؛ aviserسنجیده شود) یعنی اطلاع دادن

اُخْشَنْ = ساکسن:oxa یعنی گاونر

اُتَ = فرانسه etیعنی وَ

کِهْرْپْ = فرانسه:corps = لاتین:corpus=پارسی کنونی: کالبد

دا = لاتین:da-re = پارسی کنونی : دادن

دْرَفْشَ = فرانسه :drap

دْوَرْ = انگلیسی : door= پارسی کنون:در

پِرِسْکا = آلمانی: preis = انگلیسی :price = فرانسه:prix

مَرِتَنْ = mortel = پارسی کنونی: میرا

مَخْشیه = پارسی کنونی: مگس = فرانسه :mouche

مَرِدْ = فرانسه : mordre بمعنی گزیدن

بوزَ = پارسی کنونی:بز = انگلیسی : buck = آلمانی : Bock

رَوَنْ = فرانسه:ravin ، از ریشهٔری یعنی جدا کردن

بْرُوَتْ = انگلیسی:brow=پارسی کنونی:ابرو

رَپ = آلمانی raub-en =انگلیسی:to rob= پارسی کنونی :ربودن

ناوَیَ = ناویدن = فرانسه: naviguer؛از ریشهٔ سنا = شنا کردن

لاتینی nare (snare) = فرانسه nager (snager)

وَرازْ = لاتین :verres= پارسی کنونی : گراز

وَرِتَ = آلمانی : Wert = انگلیسی: worth بمعنی ارزش

ویسْ = لاتین:vic-us بمعنی دهکده

وْیا =لاتین:via=فرانسه:voie =انگلیسی:way=بمعنی راه، طریق

سَرِدَ = فرانسه: sorte = پهلوی: سَرْتَکْ= پارسی کنونی: سرده یعنی نوع

از ریشه مَسْ یعنی مه و بزرگ واژه های مزدا ، مغ ، موبد ، مزدیسنا؛mage، magique، majesté (لاتین majestas که در اوستا مثیستَ و درپهلوی مهست ساخته شده)می آید

نامگذاری با اصل و موّجه و تناسب نام و نامیده و پیوستگی رشتهٔ لغات و آنچه که از یک لغت و نام جامع انتظار می رود در واژه های

پارسی هویداست .

مثلاً : واژه های خویشاوندی از اینقرار :

۱- پَتَرْ یا پیتَرْ = پارسی کنونی:پدر=لاتین :pater= آلمانی : Vater= انگلیسی : father =فرانسه :père این واژه از ریشهٔ پا و پیه یعنی غذا دادن است

۲ - ماتَرْ =پارسی کنونی مادر=لاتین :mater=آلمانی:Mutter = انگلیسی:mother =فرانسه mère این واژه از ریشهٔ ما بمعنی اندازه گرفتن متناسب کردن که در لاتین me-tiri در فرانسه me-surer=انگلیسی To measure= آلمانی : messen می باشد گرفته شده و از این ریشه آمادن ، آمودن ، آزمودن ، نمودن ، پیمودن ، فرمودن وغیره گرفته شده

۳ - دُغْ دَرْ =پارسی کنونی:دختر= آلمانی :tochter= انگلیسی daughter این واژهٔ از ریشه دُغْ=دوشیدن= لاتین:duc-ere=انگلیسی: to tug گرفته شده

٤ - بْراتَرْ = :پارسی کنونی برادر= کتیك : brothar= انگلیسی: brother آلمانی:Bruder = لاتین :frater = فرانسه : frère

این واژه از ریشهٔ بَرْ بمعنی بردن و آوردن است که گفته شد در انگلیسی نیز bear است و بمعنی نگاهدارنده نیز هست

۵ - زاماتَرْ = داماد که‌ازریشه زَنْ = زائیدن ، تولید کردن می آید

٦ - پُثْرَ = پسر ازریشهٔ پو=pu-rifier

پسوندهائی که دراین واژه ها بکار برده شده همه‌یکی است وهمان تَرْ یاذَرْ می باشدکه نشانهٔ کارور است و درواژه های فرانسه و انگلیسی مشاهده میشود

همین نظم و ترتیب درسایر واژه های ایرانی دیده میشود

ریشه و واژه های پارسی در زبانهائی نیز یافت می شود که قواعد خودرابر آن مجری داشته مانند واژه های خودبکارمی برندچون درعربی جَنْكْ و جَنَّكَ که از جنگ گرفته شده

حاضَ ، حَوَّضَ ، اِستَحْوَضَ از حوض پارسی که دراوستا اَوْذَ از ریشهٔ وَذْ ، وَذْ = آب دادن ، خیس کردن گرفته شده

كَهْرَبَ . . . تَكَهْرَبَ . . مُكَهْرَبْ ؛ از کهربا

جَأَشَ (۱) . . از جوشیدن

باسَ ، يَبوسُ ؛ از بوسیدن

كاشَ ، يَكوشُ ؛ ازکوشیدن

مانافیه ؛ دراوستا ماچیش = هیچکس و مثل های زیادی از

---

(۱) مجله مهر شماره ۱۰ اسفندماه ۱۳۱۵ مقاله آقای سلطانی « سه هزار لغت فارسی در عربی »

ما هست که در پارسی کنونی نیز نشانهٔ آن در مستان مگیرو مرو، هست (گمان میرود mé در méconnaître، mécontent ... و mis در misunderstood mistake .... با این ما مناسبت داشته باشند)

زمان در اوستا زْرْوانَ = پارسی کنونی زمانه = یونانی chronos از ریشهٔ زَرْ یعنی پیر شدن

سلاح (سِلاه) در اوستا سْنَسَ می باشد که از سْنَسْ بمعنی خراب کردن، فرو کوفتن آمده، برق زدن بَرِجْ است، در لاتین flug-ere جِنْ در اوستا جَیْنی از ریشهٔ جَنْ = زدن، کوفتن گرفته شده

مسجد که میگویند پارسی است و اصلاً مَزْکَتْ می باشد

گناه در عربی جُناحْ است

اینها مثل خیلی کوچك و کم بود و اگر کنجکاوی شود دیده میشود درزبانهای سامی بسیار واژه های پارسی یافت میشود چیزیکه هست چنانچه این قسم زبانها از زبان پارسی یا غیر لغتی وارد زبان خود کنند باشکالی برنخواهند خورد زیرا هر گونه واژه‌ای را بصورت جامد در ردیف واژه های خود قرار می دهند ولی برای زبان پارسی مشکل است که با وارد کردن لغات جامد یا هرنوع واژه های بیگانه که برای او حکم جامد را خواهد داشت نوع زبان خود را عوض کند

اکنون از نزدیکی وندهای پارسی وسایر زبانهای آریائی مثل میزنیم

پیشوند آ درپارسی مطابق پیشوند a درلاتین و فرانسه است چون ameublir ، amener ، arriver و آمدن ، آراستن ، آوردن و همچنین مانند پیشگذار (préposition) نیز بکارمی رود : لب - آ - لب (لبالب) که ترجمه‌آن lévre à lévre میشود ,mot à mot

اَیْتیِ = لاتین : ati = پس

اَیْپیِ = لاتین : api = یونانی : epi = بسوی

اَیْویِ = یونانی : آمفی = رویِ

اَنْتَرِ = لاتین : inter = درمیان

اَنُ = یونانی: اَنَ = درطولِ

اَپَ = لاتین: apa = یونانی : âpo = دور

اُپَ = لاتین: upa = یونانی : upo = به

اِکْس = لاتین : ex = آلمانی : aus = پارسی: ز (زدودن) = خارج، بر

نیِ = لاتین : ni ،nir = پائین

پَیْتیِ = لاتین : pati = یونانی : poti = پارسی: پی

پَیْریِ = فرانسه: péri = یونانی: peri = لاتین: pari = گرداگرد

پَرَ = یونانی : para = فرانسه : para = بآنسوی ، دور از

فْرَ ، فْرُ = لاتین pra ، pro

هَمْ = لاتین: sum = یونانی: آما

پَیْتیِ = لاتین: potis: این پسوند امروز بصورت بَدْ درآمده چون سپاه بَدْ (سپهبد)، هیربد

گرفتن واژه این نمونه مختصر برای آن داده شد که روشن شود تاچه اندازه زبان پارسی بزبانهای هم جنس خود نزدیکی داشته و برخلاف از پارهٔ تاچه اندازه دور است اکنون که محتاج به فرا گرفتن علوم وفنون وباز آوردن آنهابه خاستگاه اولیّه خودهستیم وناچاربداشتن لغات می‌باشیم بهتر آنست که برای چیزهای نوپدیدی که درنزدما سابقه نداشته ولغات یا نام آنهارادرزبان خود نداریم به ریشه شناسی لغات مربوطه مراجعه نمائیم تاچگونگی اندیشیدن دربارهٔ آنهارا دریافته سپس همان اندیشه را تاممکن است روی ریشه های همنوع و نزدیك و یاهم معنی آن گسترده وآن فکر را عیناً بزبان خود برگردانیم تاهم فهم آن آسان و هم از اصل دور نیافتاده باشیم زبر الغات پس از وضع شدن در بوتهٔ آزمایش تودهٔ مردم قرار میگیرد و چنانچه نامناسب وعوامل ساختمانی آن ناجور باشد ازبین رفته لغت بهتری جانشین آن می شود پس کلماتی که سالها امتحان خودرا داده ودوام نموده نبایستی از دانستن چگونگی آن صرف نظر نمود دیگر همانطور که اروپائیان امروزه برای ساختن واژه های خود از زبانهای دیرینه لاتین و یونانی وغیره استفاده می کنند مانیز موقع مناسب است که از ریشه های مختصر و پرمعنی و وندهای زبان های دیرینهٔ پارسی استفاده کنیم.

چگونگی لغت برای آنکه یك لغتی بتواند برقرار مانده و کمتر تغییر پذیرد

۱ ـ دارای ترکیبی باشد که اجزاء سازندهٔ آن رویهمرفته معرّف آن نامیده بوده واز آن حکایت کند وتا بتواند همهٔ صفات نامیده را دربر داشته باشد

۲ ـ آسان فهم باشد که هرکس بمجرد شنیدن بآن پی برد

۳ ـ روان باشد تا صورت آن تغییر نپذیرد

٤ ـ تاممکن است بادرنظرگرفتن معنای کامل لغت سعی شود کوتاه باشد ولی معنای آن همدامی کوتاهی نشود چنانچه واژهٔ آلمانی

un durch dring lich

پذیر خلش ازمیان نا

درفرانسه imperméable

بپارسی ناتراو ، ناتراوا ، (گذرناپذیر)

البته در اینجا واژه آلمانی از فرانسهٔ آن رساتر و واژهٔ پارسی با آنکه بسیارظریف وکوچك است با آلمانی آن برابری می کندودرعربی گفته میشود : لا تَخْرُقُهُ ولا تَنْفُذُهُ الموائِعْ

و un-durch-dring-lich-keit = imperméabilité

که بعربی : كَوْنُ الشَيْءِ لا تَخْرُقُهُ ولا تَنْفُذُهُ الموائِعْ

و درپارسی «ناتروائی» گوئیم

انجام گفتار آنکه تا کنون جنبش های زیادی برای برگرداندن واژه ها وپالودن زبان پارسی از زبانهای خارجی بعمل آمده ولی کمتر تا کنون چنانکه باید موفق شده اند زیرا گذشته از آنکه هرکس از پیش خود راهی برگزیده و مشارکتی درکار با دیگری نداشته جمعاً نیز دارای یك روش نبودند بعلاوه مرکزی که از آنجا نتیجهٔ زحمتشان یکنواخت همگی را آگاه گردند در کار نبود -

ولی امروزه خوشبختانه بواسطه روشن شدن افکار مردم و در دسترس بودن وسائل تحقیق بخصوص جستجوهای زیادی که علمای زبان شناس سالیان دراز درراه ریشه شناسی زبان پارسی دیرینه وکنونی کرده اند قدمهای اساسی سریعی در این راه برداشته میشود که برای زبان ما که به پرتگاه هولناکی رهسپاربود مایه امید ورستکاری است وامید است که این زبان کهن بزودی رواج و رونق سابق خودرا از سرگیرد